

بسم الله الرحمن الرحيم

2- مفهوم شناسی با رویکرد اسلامی

1-2- مفهوم شناسی ارزش اخلاقی

مفاهیم کوچک ترین واحدهای ارتباط ذهنی بین انسان ها هستند و هرگونه مفاهیم بر مبنای نقش این مفاهیم در ذهن صورت می گیرد. بنابراین بایستی در ابتدا مفاهیم اساسی موضوع، مورد وفاق قرار گیرد.

در بحث حاضر از آنجا که سخن در مورد ارزش اخلاقی است، ارزش کالا یا افراد مورد نظر نیست، بلکه مقصود ارزش های عملی فعلی یا رفتاری است؛ آن هم ارزش های فعلی و رفتاری که با اختیار از انسان صادر شود یا مبدأ آن ها فعل اختیاری باشد و یا نتیجه امری ناشی از اختیار انسان باشد. پس ارزشی که اینجا از آن سخن می گوئیم ارزش اقتصادی یا ارزش به معنای فلسفی آن نیست، بلکه ارزشی است که در مورد اخلاق مطرح می شود و موضوع آن نیز رفتار اختیاری انسان است.

فعل اختیاری، صفات نفسانی از قبیل حرص و آز یا سخاوت و بخشندگی است و همچنین نتیجه فعل اختیاری یعنی ملکه اخلاقی و نفسانی که در اثر تکرار یک عمل اختیاری ایجاد می شود. پس در یک جمله هر ارزش اخلاقی که موضوع آن رفتار انسانی یا مبدأ یا نتیجه یک فعل اختیاری باشد موضوع این بحث قرار می گیرد.

طبق این توضیح معنای نظام ارزشی اسلام این است که از نظر اسلام ارزش های خاصی معتبر است که محور این ارزش ها افعال اختیاری انسان است و این ارزش ها از درون با یکدیگر چنان ارتباطی دارند که مجموعه ای هماهنگ یا یک نظام را تشکیل می دهند. ما معتقدیم که اسلام به عنوان مکتب انسان سازی که از منبع نورانی وحی سرچشمه گرفته است، از نظام ارزشی خاصی برخوردار است. یعنی بین تمامی اجزا و عناصر آن ارتباطی مستحکم و جهت دار وجود دارد، در حالی که در میان عناصر متفرقه بسیاری از مکاتب فلسفه اخلاق مثل مکتب پوزیتویسم تجربه گرایی چنین پیوندی وجود ندارد. در این مکتب علاوه بر اینکه هیچ ارتباطی بین اجزاء و عناصر آن وجود ندارد، ملاک تعیین ارزش نیز وابسته به نیازها و قراردادهای اجتماعی است و از هیچ پایه عقلانی و منطقی برخوردار نیست. ارزش همان است که مردم آن را ارزش می دانند نه غیر از این؛ لذا کاربرد واژه نظام و سامانه در مورد چنین مجموعه پراکنده ای، نابجاست (مصباح یزدی، 1379، 152).

یکی از محققان غربی با مطالعه حدود ۴۰۰۰ اثر منتشر شده در این موضوع، در نهایت حدود ۱۴۰ تعریف متفاوت برای ارزش در کلمات عالمانه علوم مختلف یافته است.^۱ اصطلاح ارزش اخلاقی و مفاهیم ارزشی در متون اخلاقی دست کم دارای دو کاربرد متفاوت است. یکی محمول جملات اخلاقی به مفاهیم ارزشی و الزامی بودن است که منظور از مفاهیم ارزشی در این اصطلاح آن دسته از مفاهیم اخلاقی است که دارای بار ارزشی و فضیلتی هستند مانند مفهوم خوب و بد و صواب و خطا. در مقابل منظور از مفاهیم الزامی و دستوری آن مفاهیمی است که دارای بار دستوری و تکلیفی هستند مانند مفهوم باید و نباید.

اما گاهی معنای وسیع‌تری و عام‌تری از واژه ارزش اراده می‌شود که در بردارنده همه مفاهیم اخلاقی اعم از الزامی و ارزشی است. مفاهیم ارزشی در این اصطلاح معادل مفاهیم اخلاقی و در مقابل مفاهیم غیر اخلاقی به کار می‌رود. گفتنی است که ارزش در این اصطلاح دوم فقط متضمن بار مثبت نیست، بلکه هم شامل ارزش‌های مثبت کارهای شایسته و بایسته می‌شود و هم ارزش‌های منفی یعنی افعال ناشایسته و ناپایسته را در بر می‌گیرد.

در مبحث کنونی منظور ما از مفاهیم ارزشی و ارزش اخلاقی همین اصطلاح و کاربرد دوم است و به دنبال پاسخ‌گویی به این سؤالات هستیم که در چه صورتی و به چه اعتباری کاری را دارای ارزش اخلاقی می‌دانیم. به عبارت دیگر وقتی گفته می‌شود برخی از کارها دارای ارزش اخلاقی هستند و برخی دیگر فاقد ارزش اخلاقی، منظور چیست؟ اصولاً ارزش اخلاقی افعال آدمی از کجا ناشی می‌شود و قوام و معیار کار اخلاقی و ارزشی به چیست؟ از فلسفه ارزش و فلسفه اخلاق صحبت می‌کنیم.

گفتنی است که اهمیت مسئله ارزش منحصر به فلسفه اخلاق نیست، بلکه این مبحث در سایر علوم اجتماعی و انسانی نیز جایگاه ویژه‌ای دارد. در علوم مختلف روانشناسی، روانشناسی اجتماعی، جامعه‌شناسی، علوم سیاسی و علوم اقتصادی به انحای مختلف و از ابعاد گوناگون به مبحث ارزش پرداخته شده و تحقیقات وسیع و گسترده‌ای نیز در این موضوع و مسائل جانبی آن صورت گرفته است.^۲ بنابراین «ارزش» به عنوان معیار اخلاقی بودن نوعی مطلوبیت است؛ اما مطلوبیتی که انسانی، متعالی و همراه با اختیار و اراده آگاهانه و خردمندانه باشد و از این جهت عناصر اصلی ارزش را با عناوین زیر بیان می‌کنند:

- ر.ک. چیستی ارزش ژان ون دت والینور اسکار برگ، در قبسات ش 13 ص 1114

- آیت‌الله مصباح یزدی، فلسفه اخلاق ص 105-106

مطلوبیت، انسانی بودن و اختیار و آگاهانه و خردمندانه^۳

مفهوم ارزش از نظر قرآن

در اینجا لازم است در ابتدا بحثی در مقایسه دو واژه قدر و ارزش ارائه گردد.

قاموس قرآن در وصف این واژه می‌گوید:

۱- واژه قدر (بر وزن فلس) و قدرت و مقدره به معنی توانایی است. ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَىٰ شَيْءٍ (نحل: ۷۵). خدا عبد مملوکی را مثل زده که بر چیزی قادر نیست.

۲- ایضا قدر به معنی تنگ گرفتن است. «قدر الله علیه الرزق: ضيقه» این معنی از لفظ «بسط» که در آیات در مقابل قدر آمده به‌خوبی روشن می‌شود. اللَّهُ بَسُطُ الرِّزْقِ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ (رعد ۲۶) ۴. خدا وسعت می‌دهد روزی را به کسی که می‌خواهد و تنگ می‌گیرد به آنکه می‌خواهد و مصلحت اقتضا می‌کند.

۳- ایضا قدر به معنی تقدیر و اندازه‌گیری و نیز به معنی اندازه است. راغب گوید: «القدر و التقدیر: تبیین کمیّة الشیء». طبرسی ذیل آیه «لیلۃ القدر» فرموده:

قدر آن است که شیء با شیء دیگر مساوی باشد، بدون زیاده و نقصان. «قدر الله هذا الامر یقدره قدرا» یعنی خدا آن را بر مقداری که مصلحت اقتضا می‌کرد قرار داد. قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا (طلاق 3) 5. خدا برای هر چیزی اندازه‌ای معین قرار داده است. وَ فَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا فَالْتَقَى الْمَاءُ عَلَىٰ أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ (قمر ۱۲). شکافتیم زمین را چشمه‌هایی پس آب آسمان و زمین به هم رسیدند به نحوی که تقدیر شده بود بدون زیادت و نقصان.

وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَىٰ بَشَرٍ مِّنْ شَيْءٍ (انعام ۹۱). این تعبیر در سوره حج آیه ۷۴ و در زمر آیه ۶۷ نیز آمده است در معنی آن گفته‌اند: خدا را شناختند حق شناختنش، خدا را تعظیم نکردند حق تعظیمش؛ این هر دو قابل قبول است، از راغب نقل شد که قدر بیان کمیّت شیء است. آن در معانی غیر محسوس نیز به کار می‌رود، گویند قدر فلان کس و از آن احترام، وقار، عظمت و وزنه اجتماعی اراده

- آیت‌الله مصباح یزدی، فلسفه اخلاق ص 109-3113

- ترجمه آیت‌الله مکارم شیرازی 4

- ترجمه آیت‌الله مکارم شیرازی 5

می‌کنند چنانکه در کتب لغت هست. پس مانعی ندارد که بگوییم: خدا را تعظیم نکردند، تعظیم لایق، خدا را نشناختند، شناختن لایق. ۶.

در ترجمه آیه سوم سوره طلاق نیز چند ترجمه را می‌بینیم:

الْبَتَّةُ خدا برای هر چیزی (سختی، آسودگی، بی‌چیزی، توانگری، بیماری، تندرستی، ارجمندی، خواری و جز آن‌ها) اندازه و وقت و هنگامی قرار داده است. (که به کوشش کوشش کننده‌ای پیشی نمی‌گیرد، و به جلوگیری جلوگیری کننده‌ای پس نمی‌افتد). ۷.

و مسلماً برای هر چیز، نظمی مقرر داشته است. ۸.

همانا خداوند برای هر چیزی (از اجزاء عالم هستی از نظر ماهیت و کم و کیف و آثار وجودی و مدت بقا) اندازه‌ای قرار داده است. ۹.

مفهوم ارزش از نظر روایات

﴿قَدْرٌ أَوْ قِيَمَةٌ كُلُّ أَمْرٍ مَّا يُحْسِبُ﴾

قدر و منزلت یا قیمت و ارزش هر مرد (نزد مردم به اندازه) چیزی (هنری) است که (آن را) نیکو می‌داند.

﴿قَدْرٌ كُلُّ أَمْرٍ مَّا يُحْسِبُ ۱۰﴾

و قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَعْلَمَ كَيْفَ قَدْرُهُ عِنْدَ اللَّهِ فَلْيَنْظُرْ كَيْفَ قَدْرُ أَبِيهِ الْأَفْضَلَيْنِ عِنْدَهُ مُحَمَّدٌ وَ عَلِيٌّ ۱۱.

هر که اندازه خود بداند، قدر و منزلتش باقی بماند. ۱۲.

- قاموس قرآن ج 5 ص 6248

- ترجمه سوره طلاق آیه 3: ترجمه فیض الاسلام 7

- ترجمه سوره طلاق آیه 3: ترجمه طاهری 8

- ترجمه سوره طلاق آیه 3: ترجمه مشکینی 9

- بنادر البحار ج 1 ص 10166

- بحار ج 23 ص 11260

- تحف العقول / حسنزاده 12137

هر که شهوت خود را مهار نماید، قدر و مرتبه‌اش را نگاه دارد. ۱۳

کسی که قدر و ارزش خود را نداند، در شناختن قدر و ارزش دیگران درماند. ۱۴

حرص شدید کشتارگر قدر و مقام است. ۱۵

با چشم‌پوشی از امور پست و مسائل پیش پا افتاده، قدر و ارزش خود را بالا برید. ۱۶

قدر انسان علی قدر همته. ۱۷

قدر اعمال به قدر نیته. ۱۸

فَإِنَّ الْجَاهِلَ بِقَدْرِ نَفْسِهِ كُونَ بِقَدْرِ غَيْرِهِ أَجْهَلٌ.

آن که به ارزش خود جاهل است به ارزش دیگران جاهل‌تر است. ۱۹

ثَلَاثَةُ أَشْيَاءَ تَدُلُّ عَلَى عَقْلِ فَاعِلِهَا الرَّسُولُ عَلَى قَدْرِ مَنْ أَرْسَلَهُ وَالْهَدِيَّةُ عَلَى قَدْرِ مُهْدِيهَا وَالْكِتَابُ عَلَى قَدْرِ كَاتِبِهِ: سه چیز بر عقل و خرد انجام دهنده آن دلالت می‌کند: ۱- پیک و فرستاده؛ که حکایت از قدر و منزلت فرستنده کند، ۲- هدیه و پیشکش؛ گویای مقدار شخصیت اهداکننده است و ۳- نامه؛ که نشانگر قدر و ارزش نویسنده است. ۲۰

قدر و مقام مرد بحدّ عقل و خرد او است. ۲۱

- تحف العقول / حسن‌زاده 13155

- تحف العقول ص 14231

- تحف العقول ص 15241

- تحف العقول ص 16387

- نهج البلاغه کلمات قصار 17

- نهج البلاغه کلمات قصار 18

- تحف العقول عن الرسول 19139

- تحف العقول ترجمه جعفری ص 20305

- تحف العقول ترجمه جعفری ص 21184

بی‌شک بزرگی قدر و مرتبه کسانی که از عظمت خدا آگاهند در این است که برابر او فروتنی کنند و عزت افرادی که از جلال و شکوه او باخبرند در این است که برای او افتادگی نمایند. ۲۲

سه خصلت از قدر و مرتبه مرد بکاهد: حسادت، سخن‌چینی و سبک مغزی (نادانی). ۲۳

هر که شهوت را محدود کند قدر و قیمت خود را نگه داشت. ۲۴

هر که قدر خود را نداند از شرش ایمن مباش. ۲۵

جمع‌بندی:

بنا بر نمونه‌هایی که ارائه گردید، جمع‌بندی زیر در مورد واژه قدر قابل توجه است:

مفهوم اندازه در معنی واژه قدر شامل ابعاد کیفی، ماهوی و آثار وجودی نیز می‌باشد.

مفاهیم ارزشی نیز دارد مانند مواردی که در ترجمه آیه سوم سوره طلاق در معنای کلمه قدر ذکر شده است.

مفهوم نظم و نظام ارزشی نیز از کلمه قدر برداشت می‌گردد.

مفهوم کلمه اندازه، در صورتی که در یک نظام ارزشی تعریف شود همان ارزش است (جایگاه هر چیز تا هدف غایی خویش).

در روایات نیز مفهوم ارزشی از کلمه قدر مد نظر است.

مصادیق فوق نشان می‌دهد که کلمه «قدر» معادل با واژه «ارزش» در زبان فارسی آورده می‌شود.

ارزش مادی و معنوی

امام خمینی (ره) در مصاحبه‌ای می‌فرماید: ارزش‌ها در عالم دو قسم است: ۱- ارزش‌های معنوی ۲- امور مادی. یک قسم ارزش‌های معنوی، از قبیل ارزش توحید و جهاد مربوط به الوهیت و از قبیل عدالت اجتماعی، حکومت عدل و رفتار عادلانه حکومت‌ها با ملت‌ها و بسط عدالت اجتماعی در بین ملت‌ها و امثال اینها که در صدر اسلام یا قبل از اسلام از آن وقتی که انبیا مبعوث شدند، وجود داشته و قابل تغییر نیست. عدالت معنایی نیست که تغییر بکند؛ یک وقت صحیح و زمانی غیر صحیح باشد. ارزش‌های معنوی

- تحف العقول ترجمه جعفری ص 22208

- تحف العقول ترجمه جعفری ص 23298

- تحف العقول ترجمه جعفری ص 24149

- تحف العقول ترجمه جعفری ص 25775

ارزش‌های همیشگی هستند که قبل از صنعتی شدن کشورها، ضمن و بعد از آن نیز وجود داشته و دارد. عدالت ارتباطی به این امور ندارد. قسم دیگر اموری است مادی که به مقتضای زمان فرق می‌کند، در زمان سابق یک‌طور بوده است و بعد رو به ترقی رفته است تا به مرحله کنونی رسیده است و بعد از این هم بالاتر خواهد رفت.

آنچه میزان حکومت و مربوط به اجتماع و سیاست است؛ ارزش‌های معنوی است. در صدر اسلام در دو زمان، دو بار حکومت اصیل اسلام مُحَقَّق شد. یک زمان رسول الله و دیگر وقتی که در کوفه علی بن ابیطالب (سلام الله علیه) حکومت می‌کرد. در این دو مورد بود که ارزش‌های معنوی حکومت می‌کرد؛ یعنی یک حکومت عدل برقرار بود و حاکم ذره‌ای از قانون تخلف نمی‌کرد. حکومت در این دو زمان، حکومت قانون بوده است. ۲۶

ملاك ارزش افعال و غایات آن‌ها است.

ایشان می‌فرمایند: در قرآن کریم وقتی که ظاهراً اول آیه‌ای که بر پیغمبر اکرم (ص) وارد شده است، هم قرائت را توصیه کرده است، هم آن منظوری را که باید قرائت در خدمت او باشد و علم در خدمت او باشد بیان فرموده است؛ فرموده است: *أَفْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ* (سوره علق، آیه ۱) ۲۷. قرائت مطلقاً، علم مطلقاً، دانش مطلقاً مطلوب نیست. چه بسا دانشی که بر ضد انسانیت انسان و بر ضد کرامت انسان است، لکن دانشی که جهت داشته باشد، برای خدمت بشر باشد، به اسم ربّ باشد، توجه به ربوبیت الهی داشته باشد، توجه به اسم خدا داشته باشد، آن قرائت و آن علم و آن مسلسل همه‌شان در خدمت انسان‌اند. عمده آن منظور و غایاتی است که در افعال انسان و در آلاتی که انسان درست می‌کند، و در علم و دانش و سایر چیزهایی که افعال انسان است، آن چیزی را که جهت می‌دهد آن غایات است. آن چیزهایی است که برای آن چیزها، قلم‌ها وجود پیدا کرده است، مسلسل‌ها وجود پیدا کرده است، علم و دانش وجود پیدا کرده است. اگر غایات و مقاصد و آن چیزهایی که برای او این‌ها وجود پیدا کرده است، الهی باشد، هم قلم و هم مسلسل و هم علم و دانش و هم هر عملی ارزش پیدا می‌کنند؛ ارزش الهی. ارزش قلم به غایتی است که برای او قلم زده می‌شود. ارزش مسلسل هم به غایتی است که برای او مسلسل کشیده می‌شود. اگر این ارزش غایی نباشد و اگر آن مقصد، مقصد انسانی و الهی نباشد، نه مسلسل آلتی است که به درد بخورد و نه قلم و خطر قلم بیشتر از مسلسل است و خطر بیان بیشتر از توپ و تانک است و خطر علم بیشتر از همه این‌هاست.

- صحیفه امام ج 11-1 مصاحبه با خبرنگاران رادیو - تلویزیون آلمان غربی (اهداف و مشکلات انقلاب) ص 261

- بخوان به نام پروردگارت 27

لکن اگر به خدمت خلق باشد و به دستور انسان باشد و در خدمت انسان باشد و در خدمت خدای تبارک و تعالی باشد، تمام این‌ها ارزش پیدا می‌کند. مسلسل هم همچون قلم می‌شود، قلم هم همچون مسلسل ۲۸.

ارزش به معنی جهت و هدف فعل:

مقام معظم رهبری (مدظله العالی) می‌فرمایند: در اینجا نکته‌ای وجود دارد و آن این است که هر کاری را (چه کارهای معدود در منطقه و حیطة کارگری و چه کارهای مربوط به حیطة تعلیم و تربیت) به دو طریق می‌شود انجام داد: یکی، دارای جهت و هدف و یکی هم، بی‌هدف و بی‌جهت. فرض کنید یک نفر می‌خواهد کاری انتخاب کند. یک وقت است که برایش فرقی نمی‌کند چه کاری باشد و می‌خواهد کاری بکند و درآمدی داشته باشد و صرفاً حرکتی انجام گیرد. یک وقت هم می‌گردد، کاری را انتخاب می‌کند و می‌سنجد که امروز چه کاری لازم‌تر و مفیدتر و مردم به آن نیازمندترند. این دومی، کارِ جهت‌دار می‌شود. در شرع مقدّس اسلام، به این جهت کارها، توجّهی خاص شده است. البته، قصد من این نیست که بگویم هر کسی می‌خواهد کاری انتخاب کند، برود بگردد و ببیند چه کاری لازم‌تر است. این، فعلاً از حوزه تصمیم و انتخاب فردی در بحث ما خارج است. ما می‌خواهیم برای جهت کلی کشور و جامعه، صلاح‌اندیشی کنیم.

در اسلام، به جهت کار خیلی توجّه شده است. مثلاً در عبادات می‌گویند: باید قصد قربت کرد. قصد قربت، یعنی همان جهت‌گیری و اینکه انسان کار را برای خدا انجام دهد و در جهت رضای الهی باشد. شاید ظاهر و شکل مادی کار، خیلی هم فرق نکند اما روح کار فرق می‌کند.

اسلام می‌خواهد در محیط مسلمانی، هر کاری که افراد می‌کنند، در راه خدا و برای خدا باشد، تا دو فایده ببرند: یک فایده، فایده مادی آن کار است و یک فایده هم، فایده معنوی و روحی است که به خاطر قصد قربت عاید می‌شود و بدون آن، عاید نمی‌گردد.

نفس و ماده کار، تعیین کننده نیست؛ روح کار تعیین کننده است. صرف اینکه بازویی حرکت می‌کند و چرخ را می‌چرخاند، این ارزش آفرین نیست. ارزش معنوی و اخلاقی مهم است. باید دید این چرخ برای چه می‌گردد، برای چه می‌گردد و در خدمت چه چیزی است؟ صرف اینکه کلاسی تشکیل می‌شود و معلّمی به آن جا می‌رود و از جان و دل خود مایه می‌گذارد و با حلّه تنیده ز دل و بافته ز جان، شاگرد را تربیت می‌کند و کلمه به کلمه روح او را با معارف و معلومات آغشته می‌نماید، کافی نیست که ارزش درست کند.

باید دید آن ماده‌ای که آموزش داده می‌شود، چیست؟ هدف و جهت چیست و این تعلیم و تربیت به چه سمت و سویی انجام می‌گیرد؟ عزیزان من! این مهم است.

امروز در بعضی از مناطق دنیا، برای نابودی ارزش‌های انسانی تعلیم علم داده می‌شود. امروز کسانی هستند که علم را فرا می‌گیرند، برای اینکه در پشت مرزهای کشورهای بیگانه (که برای اهداف شیطانی کمین گرفته‌اند) به آن‌ها کمک کنند. این، ارزش نیست. یک روز، در همین آب و خاک مقدس خود ما، کسانی علم را آموختند، برای اینکه جامعه ایرانی و کشور ایران را به سمت فساد بیشتر و بهتر سوق دهند. این، ارزش و اعتباری ندارد. جهت و روح، مهم است. ۲۹

من به‌طور خلاصه دانشگاه اسلامی را دانشگاهی می‌دانم که در آن، علم یک ارزش حقیقی است. آدم علم را برای گرده نانی یعنی «اطلبوا العلم ولو بالصین» که از آن طریق می‌شود به‌دست آورد، تحصیل نمی‌کند. ببینید، نبی اکرم می‌فرمایند:

با شرایط آن روز، اگر لازم است از حجاز به چین بروید تا علم به‌دست بیاورید، بروید. آن روز برای چقدر پول و چقدر درآمد ممکن بود یک نفر سوار شتر یا سوار کشتی شود و به چین برود؟! مگر امکان دارد چنین تلاشی در مقابل درآمد مادی باشد؟! این معنایش آن است که علم ارزش است. این در دانشگاه اسلامی باید باشد. ۳۰

خود علم ارزش است. این ارزش را کسانی می‌توانند به ضد ارزش تبدیل کنند که از آن علیه منافع بشریت استفاده کنند؛ اما خود دانش یک ارزش است. به برکت دانش، معرفت خدا هم آسان می‌شود. کسانی که دارای علم‌اند، بیشتر می‌توانند حقانیت پیام پیغمبران و حقانیت پیام راستین اسلام را بفهمند. علم را با شهوات، با غرض‌ها و با چیزهایی که در عالم مادی و گرایش‌های مادی وجود دارد، مخلوط نباید کرد. آنی که آنجا بد است، او ضد ارزش حرکت کردن آن‌ها و شهوانی و نفسانی بهره‌گیری کردن از علم است، نه خود علم. بنابراین علم یک ارزش است؛ در این شک نکنید. هم علوم معرفتی، علوم ارزشی، علوم حقیقی یا اعتباری مثل فلسفه یا فقه یا امثال این‌ها خیلی با ارزش است و هم علومی که وسیله کشف دنیای موجود در اختیار بشر و کشف رازهای آن و توانا شدن بر استفاده بهتر از این گنجینه عظیم است. ۳۱

- بیانات رهبر در دیدار با جمع کثیری از کارگران، معلمان و فرهنگیان کشور 291375/2/12

- بیانات رهبر در جلسه پرسش و پاسخ دانشگاه تهران 3022/2/1377

- مجموعه بیانات رهبر (سال 87 / شهریور ماه / بیانات در دیدار با نخبگان جوان دانشگاه 31(1387/6/5)

در دنیا برای اینکه ثابت کنند که علم ذات سکولار دارد و دانش با ارزش‌ها کاری ندارد، خیلی سعی شد و برایش فلسفه درست کردند؛ استدلال کردند و بحث کردند برای اینکه مفهوم دانش را یک مفهوم مجرد از ارزش‌ها معرفی کنند؛ درست نقطه مقابل کاری که الان شما کرده اید. شما می‌گویید جهاد دانشگاهی؛ جهاد یک ارزش است. حقیقت مطلب هم این است که علم و عقل ابزار دو جنبه‌ای است؛ می‌تواند در خدمت ارزش‌ها قرار بگیرد، می‌تواند در خدمت حیوانیت و سبُعیت قرار بگیرد. بستگی به این دارد که مدیریت علم با چه کسی است. اگر مدیریت علم به دست انسان‌های دنیا طلب و قدرت طلب و زراندوز و سلطه طلب بود، همین می‌شود که امروز شما در دنیا مشاهده می‌کنید؛ یعنی علم ابزاری برای استعمار، استثمار، تحقیر ملت‌ها، اشغالگری و برای ترویج فحشا، سکس و هرویین خواهد شد. اگر علم نبود، استعمار هم نبود. اروپایی‌ها به برکت علمشان توانستند در دنیا راه بیفتند و ملت‌ها را زیر سلطه استعمار بگیرند و به اختلاف مناطق، صد، صد و پنجاه و دو بیست سال ملت‌ها را عقب نگه دارند و آن‌ها را از سرمایه‌های مادی خودشان محروم کنند؛ استعداد‌های انسانیشان را سرکوب کنند و کشتار به راه بیندازند. وقتی علم در مدیریت انسان‌هایی قرار گرفت که جز به جنبه‌های حیوانی زندگی نمی‌اندیشند، همین خواهد شد. اما اگر علم به وسیله بندگان صالح مدیریت شد، آن وقت خدمت می‌کند و زیان نمی‌رساند. ۳۲

نوآوری خودش فی‌نفسه یک ارزش نیست؛ نوآوری برحسب اقتضائات ارزش است. اگر چیز نویی بیاوریم که برحسب اقتضائات نباشد، چیز خوبی نیست. بدعت، یک نوآوری است؛ اما در شرع مقدس اسلام بد است. بنابراین، باید ابتکاراتی بر اساس نیازها و اقتضائات وجود داشته باشد. شما این را شامل همه چیز بکنید. ۳۳

شهادت بدین معنا است که یک انسان برترین و محبوب‌ترین سرمایه دنیوی خویش را نثار آرمانی سازد که معتقد است زنده ماندن و بارور شدن آن، به سود بشریت است و این یکی از زیباترین ارزش‌های انسانی است و آنگاه که آرمان مطلوب او الهی و آرزوی همه پیامبران خدا است، این ارزش، در صدر همه نیکی‌های بشری قرار می‌گیرد و در هیچ ترازوی مادی نمی‌گنجد. پذیرش این تفکر همان عامل خیره کننده‌ای است که به مجاهدان راه حقیقت، نیرویی برای باطل ساختن همه محاسبات جبهه خصم می‌بخشد و چنانکه به تجربه دانسته شده است، دشمن حقیقت را دچار بن‌بست و عجز و حیرت می‌سازد. هنگامی که به نام دانشجوی شهید می‌رسیم، این یقین در ما پدید می‌آید که پذیرش شهادت و اقدام به جهادی که بدان

متمهی شده، از سر خود آگاهی و با اراده روشن‌بینانه بوده است، و این ارزش عمل را مضاعف می‌کند و بدین دلیل است که دانشجویان شهید که در شمار سرآمدان ایمان و ایثار آگاهانه بوده‌اند، ستارگان همیشه درخشانی هستند که هر جویای حقیقت می‌تواند راه خویش را با آنان بیابد. ۳۴

تلاش مادی، یک وظیفه است. فعالیت در مسیر سازندگی، یک وظیفه است. اما مجذوب شدن و دل‌بسته شدن و ترجیح دادن لذت‌های دنیا و لذت‌های مادی بر راه خدا، یک امر ضد ارزش و خلاف وظیفه است. ۳۵

در قرآن وظیفه انبیا، تزکیه و تعلیم است. بعضی‌ها از جلو استفاده کرده‌اند که (بر این باورند که) تزکیه از تعلیم هم بالاتر است. می‌تواند، «یَعْلَمُهُم» در دو آیه قرآن بر «یَزَكِيهِم» قرار گرفتن؛ آن هم تعلیم «یَزَكِيهِم» و یَعْلَمُهُم الكتاب و الحکمه؛ این طور باشد. حداقل این است که تزکیه در کنار تعلیم است. تعلیم کتاب و حکمت، نه تعلیم چیزهای پیش پا افتاده. این در کنار تزکیه است؛ بنابراین تزکیه خیلی والا است. تزکیه، یعنی تربیت. گنجینه‌های ملت (یعنی کودکان و نوجوانان و جوانان) در دست شماست؛ هیچ گنجی از این بالاتر نیست. اگر از استعداد این‌ها در راه پرورش فکری و رشد علمی استفاده نشود، یا رشد علمی پیدا کنند اما از لحاظ انسانی و اخلاقی و تربیتی انسان‌های منحرف و معوجی بار بیایند، انسانی بی‌اعتقاد و بی‌اعتنا به همه موازین اخلاقی باشند، نه به ملت، نه به کشور، نه به مردم، نه به اسلام و انقلاب، نه به خدمتگزاران و مسئولان کشور و نه به سرنوشت و تاریخشان هیچ اعتنایی نداشته باشند، این‌ها هرچه هم عالم باشند، این علم ارزش منفی دارد؛ یعنی میزان علم هرچه بیشتر شد، ضربه و ضررش هم بیشتر خواهد بود. ۳۶

قدر یا تقدیر

قدر یا تقدیر به معنای اندازه‌گیری و تعیین اندازه است؛ یعنی قوانین عالم را مشخص کردن، و علت‌ها و معلول‌ها و رابطه آن‌ها را فهمیدن. کسی که زهری را می‌نوشد، تقدیر او مردن است. تأثیر زهر روی جهاز هاضمه و گردش خون و عوامل حیاتی انسان این است که او را از بین ببرد و بکشد. کسی که از بالای بلندی خودش را زمین می‌اندازد، تقدیر او له شدن و خرد شدن است. کسی که از اینجا بلند می‌شود و تصمیم می‌گیرد به سمت قله الوند برود، وقتی حرکت کرد، تقدیر او رسیدن به قله الوند است. علل و

- پیام رهبر به مناسبت کنگره شهدای دانشجو 341381/10/15

- بیانات در خطبه‌های نماز جمعه تهران 351372/3/14

- بیانات در دیدار جمعی از مدیران و مسئولان وزارت آموزش و پرورش 361381/4/26

عوامل را خدای متعال به وجود آورده است و بر این علل و عوامل، معلولات و مسبباتی را مترتب کرده است.

شما آیا عاملی را که به نتیجه‌ای می‌رسد، انتخاب می‌کنید یا نمی‌کنید؟ اگر انتخاب کردید، تقدیری که دنباله این انتخاب است، می‌شود قضا. قضا یعنی حکم؛ یعنی حتم. در معنای قضا حتمیت و قطعیت وجود دارد. یک وقت هست شما انتخاب نمی‌کنید، فرض بفرمایید سر چند راهی می‌رسید، اطراف همین میدانی که اشاره کردم، چند خیابان وجود دارد، تقدیر کسی که از خیابان اول حرکت کند، این است که به فلان نقطه برسد، تقدیر کسی که از خیابان دوم حرکت کند، این است که به فلان نقطه برسد، تقدیر کسی که از خیابان سوم و چهارم و پنجم و ششم حرکت کند، رسیدن به نقاطی است که این خیابان‌ها به آن‌ها منتهی می‌شود. اگر شما تصمیم گرفتید از این میدان به هیچ‌کدام از این خیابان‌ها نروید، آیا این تقدیرها درباره شما تحقق پیدا خواهد کرد؟ نه، شما نرسیدن به این اهداف را انتخاب کرده‌اید؛ بنابراین نمی‌رسید. اگر خیابان اول را انتخاب کردید و تصمیم گرفتید و نیرویتان را به کار انداختید و رفتید، به آن نتیجه می‌رسید. قضای شما (یعنی حکم حتمی شما) این است که به آن هدف برسید. چیزی که می‌تواند هر تقدیری را به قضا تبدیل کند، اراده شماست. تقدیر، ترسیم شده است؛ اما این تقدیر درباره شما حتمیت ندارد؛ این شما هستید که با اراده و همت و اقدام خود به آن تقدیر حتمیت می‌دهید. نتایج و تبعات این اقدام را هم باید قبول و تحمل کنید. اگر سر دو راهی برسیم، یک راه ما را به منزلگه مقصود می‌رساند، یک راه هم ما را به باتلاق یا به یک نقطه خطرناک می‌رساند؛ این دو تقدیر در مقابل شماست.

شما باید از بین این دو تقدیر، یکی را انتخاب کنید. اگر راه اول را انتخاب کردید و بین راه خسته و منصرف نشدید و اراده‌تان متزلزل و نیروی بدنتان تمام نشد، قضای شما این است که به آنجا برسید. اگر بالعکس، راه دوم را انتخاب کردید، در بین راه به خود نیامدید، متنبه نشدید، توبه نکردید، از این راه برنگشتید و آن را ادامه دادید، البته تقدیر شما این است که به همان باتلاق و نقطه خطرناک برسید. این شما هستید که انتخاب می‌کنید. البته یک عامل معنوی هم در اینجا وجود دارد که بعد به آن اشاره و روی آن تأکید خواهیم کرد. ۳۷

ارزش به معنی اهمیت هدف

هر کار اختیاری انسان به خاطر یک هدف است. انسان برای هدفی که آن را دنبال می‌کند، اهمیت و ارج قائل است؛ حال می‌خواهد مادی باشد یا معنوی. یعنی آن هدف جاذبه‌ای برای طبیعت انسان دارد، درغیر

این صورت محال است که چیزی برای انسان جاذبه نداشته باشد و انسان دنبال آن برود و تلاش کند که به آن برسد، چنین چیزی امکان ندارد و محال است.

گفته‌اند عبث مطلق و لغو و بیهوده مطلق محال است که از انسان سربزند. هر کاری که ما عبث می‌نامیم، از نظر مبدأ فکری و عقلانی عبث است در غیر این صورت از نظر مبدا دیگری که فعل از آن ناحیه صادر می‌شود عبث نیست و به واسطه آن مثلاً قوه خیال که محرک است، به هدفی می‌رسد. قوه خیال به هدف خود می‌رسد ولی قوه عاقله به هدفی نمی‌رسد. در امور مادی جای بحث نیست که چیزی که برای من و ادامه حیات من مفید است، چون من با لذات به حیات خود علاقمند هستم و این علاقه غریزی من است، طبعاً به سوی آن کشیده می‌شوم و برای من ارزش دارد. اگر چه اصطلاح ارزش را در مادیات نمی‌آورند، ولی ارزش به معنای اعم در مادیات هم هست پس یک طبیب برای من ارزش دارد، چون بیماری‌ها را از من دور می‌کند. دوا برای ما ارزش دارد، غذا که بدل ما یتحلل بدن ما خواهد بود ارزش دارد. بعد می‌رسیم به امور معنوی که ما بازای مادی ندارد و مشت پرکن نیست.

مثلاً خیر رساندن به دیگران که منفعت مادی برای انسان ندارد و در مفهوم کلی خدمت به جامعه و نسل آینده و ... چگونه است؟ انسان در یک مؤسسه فرهنگی تلاش فوق‌العاده و پرنشاطی می‌کند به حساب اینکه به نسل آینده این مردم خدمت می‌کند، ولی به حال شخص خودش فایده‌ای ندارد بلکه ضرر دارد، زیرا وقت و فرصت کارش را می‌گیرد و نمی‌تواند برای خود درآمد بیشتری کسب کند. این‌ها چگونه بررسی می‌شوند؟ (مطهری، 1378، 98)

ولی باید سؤال کرد شما که می‌گویید جهان انبوه و توده‌ای از ماده است و تمام هستی جز ماده و فعل و انفعالات مادی چیزی نیست، پس این ارزش‌های انسانی در جهان مادی چیست؟

می‌پرسیم ارزش‌های انسانی مثل فداکاری و اینکه انسان با فداکاری ارزش‌های انسانی را در خودش تحقق می‌دهد چیست؟ جواب می‌دهند که این‌ها وجود ندارند ولی انسان به حکم اینکه یک موجود با اراده است، می‌تواند ارزش‌ها را بیافریند و خلق کند. ارزش، وجود ندارد، وجود عینی ندارد، واقعیتی در عالم خارج نیست که من بخواهم به آن واقعیت برسم، چون این توده انبوه مادی به کجا می‌تواند برسد؟ رسیدن این توده انبوه مادی فقط این است که از این سر سالن برسید به آن سر سالن. دیگر رسیدن من به یک امری که هیچ مفهوم مادی ندارد، معنی ندارد. می‌گویند ارزش‌ها واقعیت عینی ندارد ولی ما به آن واقعیت و ارزش می‌دهیم. انسان ارزش‌ها را خلق می‌کند؟!

اعطای ارزش، آفریدن ارزش به معنی واقعیت عینی دادن اصلاً معنی ندارد. بله، ارزش، به معنی واقعیت اعتباری دادن معنی دارد؛ یعنی چه؟ یعنی من اعتبار می‌کنم، فرض می‌کنم یک چیزی را که چیز دیگری است. انسان از امور اعتباری و قراردادی فقط به‌عنوان یک وسیله می‌تواند استفاده بکند. قرآن می‌گوید:

«ای بشر تو چطور چیزی را که خودت خلق کرده‌ای، خودت تراشیده‌ای، هدف قرار می‌دهی» (ا) تعبدون ما تحتون). معبود یعنی هدف. هدف انسان باید در ماورای فرض و اعتبار انسان واقعیت داشته باشد. انسان که نمی‌تواند برای خودش یک چیزی را فرض کند که هدف است، بعد هم آن، با فرض او بشود هدف واقعی. ارزش امر اعتباری فقط در حدود وسیله واقع شدن و وسیله قرار گرفتن است (مطهری، 1378، 38/46).

ارزش به معنی سیر به سوی کمال

آیت‌الله مصباح می‌گویند: از نظر اندیشمندان فلسفه اسلامی، ارزش‌ها یک سلسله اصول کلی، ثابت و مطلق‌اند که تحت هیچ شرایطی تغییر نمی‌کنند، اما مصداق آن‌ها تغییرپذیر است. از این منظر ملاک کلی ارزش اخلاقی، مصلحت عمومی فرد و جامعه و مصلحت واقعی انسان است، یعنی هر چیزی که موجب کمال واقعی انسان است، نه چیزی که دلخواه افراد و مورد خوشایند آن‌هاست. البته اگر ملاک اصلی ارزش در اسلام، کمال نهایی است، مصداق آن قرب الهی است. در نظام اسلامی، هدف کسب رضای خداست. در این نظام، ارزش‌ها کاملاً مطلق و ثابت نیستند که در هیچ شرایط زمانی و مکانی تغییر نکنند و همیشه تابع شرایط زمانی و مکانی باشند، بلکه اصول آن‌ها ثابت و مصداق‌ها متغیراند (مصباح یزدی، 1376، 230).

ارزش ذاتی و ارزش غیري

از طرف دیگر ارزش دارای دو قسم ذاتی و غیري است. ارزش ذاتی داشتن یک شیء به این معناست که علاقه انسان به چیزی یا شخصی از آن جهت که آن شیء یا شخص موجود است و ذاتاً آن را دوست دارد تعلق می‌گیرد، نه از آن جهت که می‌تواند به‌عنوان وسیله‌ای برای رسیدن به هدف به او کمک کند. در مقابل کالایی غیري دارد که تنها به‌عنوان وسیله‌ای برای رسیدن به هدف به حساب آید. مثلاً پول و مال درواقع ارزش غیري دارند؛ یعنی اینکه ذاتاً مطلوب نیستند، بلکه مطلوبیت آن‌ها از جهت کمک کردن به انسان در جهت رسیدن او به هدف است؛ بگذریم از اینکه گروهی انسان صورت به شکل جنون‌آمیزی آن را هدف قرار می‌دهند و برای رسیدن به آن از هیچ جنایتی کوتاهی نمی‌کنند، اما پول و مال همانند بلیتی می‌ماند که

برای رفتن به مسافرت تهیه می‌کنید. بلیت صرفاً وسیله‌ای برای سوار شدن بر ماشین و ماشین هم وسیله‌ای برای رسیدن به مقصد است. ارزش پول بلیت ماشین و ... ارزش گیری و مقدمی است.

تقسیم دیگر ارزش از جهت نسبت آن به اشخاص یا نسبت دادن آن به اشیاء است. گاهی ارزش را به اشخاص نسبت می‌دهند؛ مثل اینکه می‌گویند فلانی انسان ارزشمندی است و گاهی نیز ارزش داشتن را به اشیاء نسبت می‌دهند؛ مثل اینکه می‌گویند فلان چیز باارزش است (مصباح یزدی، 1379، 152)

فلسفه ارزش (دیدگاه دینی)

ارزش‌گذاری رفتارها به شناخت معیارها و ملاک‌های ارزشی و اخلاقی نیاز دارد و بررسی مسائل مربوط به آن‌ها ما را به فلسفه اخلاق رهنمون می‌نماید. از سوی دیگر فراهم شدن زمینه رشد و تعالی برای همه افراد جامعه به نظم و امنیتی نیاز دارد که در سایه رعایت قوانین و مقررات اجتماعی حاصل می‌شود و بررسی مسائل زیر بنایی آن‌ها در فلسفه حقوق انجام می‌گیرد. سرانجام اجرای مقررات اجتماعی به دستگاه اجرا کننده رسمی نیاز دارد تا متخلفان را به رعایت قوانین و ادار سازد و تأمین مصالح اجتماعی را تضمین نماید و نیز روابط بین‌المللی را بر اساس اصول قابل قبولی تنظیم کند. بررسی اینگونه مسائل نیز ما را به فلسفه سیاست سوق می‌دهد. اما دستیابی به پاسخ‌های صحیح و منطقی در مسائل مربوط به حوزه‌های علوم دستوری و ارزشی در گرو شناسایی حقیقت انسان و ابعاد وجودی و آغاز و انجام و کمال وی سعادت نهایی اوست که نوع دیگری از کاوش‌های عقلانی را می‌طلبد و می‌توان آن را انسان‌شناسی فلسفی نامید و این رشته معرفتی خود مبتنی بر اصول دیگری است که در هستی‌شناسی تبیین می‌شود و شامل مسائل خداشناسی نیز می‌گردد. سرانجام ارزیابی آرا و عقاید در هر یک از شاخه‌های معرفتی نیازمند بررسی مسائل دیگری است که درباره خود شناخت مطرح می‌شود و قلمرو معرفت‌شناسی را تشکیل می‌دهد (خسرو پناه، ۱۳۸۶، ۳۹).

اکنون این سؤال پیش می‌آید که اگر مفهوم باید در همه جا به یک معنا است پس تفاوت مسائل و قضایای علوم ارزشی یا مسائل و قضایای علوم طبیعی و ریاضی که مشتمل بر باید هستند در چیست؟

تفاوت اساسی در قیود خاصی است که در هر یک از آن‌ها لحاظ می‌شود نه در معنا و حقیقت مفهوم باید و نباید به این بیان که در مفاهیم طبیعی و ریاضی غیر از همان ضرورت بالقیاس فلسفی چیز دیگری لحاظ نمی‌شود و قید خاصی مورد توجه قرار نمی‌گیرد. اما مفهوم باید در حقوق و اخلاق با قیدی خاص مورد

استفاده قرار بگیرد و آن ضرورتی است که بین فعل اختیاری و نتیجه‌اش لحاظ می‌شود. به عبارت دیگر کاربرد باید اخلاقی و حقوقی نسبت به بایدهای علوم طبیعی و ریاضی کاربردی محدودتر است و آن بیان رابطه علیت بین فعل اختیاری و نتیجه آن است و گرنه از نظر اصل مفهوم با آن بایدهای طبیعی و ریاضی هیچ تفاوتی ندارد (مصباح یزدی، ۱۳۸۴، ۶۳).

به نظر ما هرچند مسائل حقوقی و اخلاقی از جهات مختلفی با هم تفاوت دارند ۴۰، اما تفاوت اساسی آن‌ها در هدف و نحوه فعلی است که تأمین کننده آن هدف خاص است. ۴۱

هدف حقوق برقراری نظم اجتماعی است؛ البته نظمی که ناشی از افعال اختیاری انسان است. در هر زمانی حقوق دانان و قانون‌گذاران با توجه به توان علمی خود و اقتضات زمانی و مکانی برای برقراری نظم در جامعه و برای اینکه اجتماع بهتر بتواند به خواست‌های خود برسد، قوانینی را وضع می‌کنند. مثلاً برای اینکه تصادفات رانندگی به حداقل برسد و در نتیجه نظم اجتماعی برقرار شده و جان مردم محفوظ بماند، چنین اعتبار می‌کنند که همه وسایل نقلیه باید از سمت راست حرکت کنند. هرچند نفس حرکت از سمت راست موضوعیت ندارد و اگر قرار بود همگی از سمت چپ حرکت کنند، باز هم هدف این قانون حقوقی تأمین می‌شد. به هر حال حقوق دانان اموری را که باعث جلوگیری از مفاسد و آشفته‌گی‌های اجتماعی و تأمین مصلحت و برقراری نظم و آرامش و آسایش اجتماعی می‌شوند در نظر گرفته و از رابطه علیتی که میان آن‌ها است باید حقوقی را انتزاع کرده و مثلاً می‌گویند همه وسایل نقلیه باید از سمت راست حرکت کنند. همانطور که روشن است برای تحصیل هدف قانون حقوقی نیت انجام کار توسط فاعل لازم نیست؛ یعنی از نظر حقوقی انگیزه افراد و نیت آن‌ها در رعایت حقوق اجتماعی و پیروی از قوانین اهمیت ندارد. شخص اگر از روی ریا و جلب توجه دیگران حرکت کند، نباید قوانین را نقض نماید به هر نیتی که باشد؛ خواه به انگیزه ترس از مجازات‌های بعدی یا به هدف احترام به قانون و حقوق دیگران و یا به نیت قرب الهی.

اما هدف احکام اخلاقی وصول به کمال حقیقی و سعادت ابدی است و تحقق این هدف بدون نیت فاعل مختار ممکن نیست. البته همه مردم تصور یکسانی از هدف اخلاق ندارند. حتی عالمان و فیلسوفان اخلاق نیز دیدگاه‌های متفاوتی درباره هدف قواعد اخلاقی دارند. اجمالاً برخی ایده‌آل‌های اخلاقی ۴۲ را متغیر می‌دانند که برای رسیدن به آن‌ها باید یک سری کارهایی را با نیت خاصی انجام داد؛ هرچند بسیاری از

- ر.ک. حقوق و سیاست در قرآن ج 1 ص 22-4024

- ر.ک. تعلیقه علی نهاییه الحکمه ص 41393

مکاتب اخلاقی غرب مسئله نیت را نیز متذکر نشده‌اند. نتیجه آنکه تفاوت اساسی بین حقوق و اخلاق در نوع هدف آن‌ها است. هدف حقوق صرفاً تأمین نیازهای جامعه است و لذا بالاجبار هم می‌تواند انجام بگیرد؛ اما در اخلاق هدفی منظور است که جز با نیت انجام نمی‌گیرد.

تذکر این نکته نیز مفید است که از نظر مصداق ممکن است یک نظام حقوقی در درون یک نظام اخلاقی جا بگیرد. همه آنچه که در نظام حقوقی اسلام گنجانده شده است می‌تواند در قلمرو اخلاق نیز قرار گیرد. به تعبیر فقهی احکام حقوقی واجبات توصلی‌اند که نیت شرط درستی انجام آن‌ها نیست. اما همه واجبات توصلی را می‌توان با قصد و نیت تقرب الهی به صورت عبادت درآورد.

نکته دیگر اینکه اگر چه وضع قوانین و مقررات حقوقی اساساً مربوط به حوزه افعال اختیاری انسان است، اما در موارد بسیار نادر احکامی حقوقی درباره امور غیراختیاری نیز داریم. مثلاً اگر کسی در خواب به شخص دیگری ضرر برساند این عمل او در حیطه احکام اخلاقی نیست؛ زیرا اخلاق نسبت به امور غیراختیاری هیچ‌گونه باید و نبایندی ندارد، مع الوصف در قلمرو احکام حقوقی قرار می‌گیرد و از نظر آن شخص ضامن آن خسارت‌ها و ضررهایی است که در حالت خواب به فرد دیگر وارد کرده است یا مثلاً اگر کسی در خواب کسی را بی‌اختیار کشت، از نظر حقوقی باید دیه او را بپردازد؛ اما از نظر اخلاقی حکمی شامل او نمی‌شود. البته وقتی که می‌خواهد دیه او را بپردازد اگر با قصد قربت این کار را انجام دهد از این جهت کاری اخلاقی می‌شود (مصباح یزدی، 1384، 64).

وابستگی اخلاق به دین

برخی از مهم‌ترین نیازمندی‌های اخلاق به دین عبارتند از:

نقش دین در تعریف مفاهیم اخلاقی

تعیین ارزش‌های اخلاقی

تعیین هدف ارزش‌های اخلاقی

ضمانت اجرایی ارزش‌های اخلاقی ۴۳

43- how could ethics depend on religion? jonathan berg in a companion to ethics p. 525-533 religion and morality avi sagi & denial stateman p. 20

همچنین به ترجمه محسن جوادی در شماره 12-13 مجله نقد و نظر مراجعه شود.

گاهی برای تحکیم نیاز اخلاق به دین، گفته می‌شود برای کسی که معتقد به دین و ماورای طبیعت نیست، اخلاق هیچ معنایی ندارد؛ زیرا در اخلاق ارزش‌های غیرمادی مطرح می‌شوند؛ ارزش‌هایی که احیاناً هیچ منفعت مادی برای انسان ندارند. اگر کسی غیر از ماده را قبول نداشته باشد، چگونه می‌تواند این ارزش‌های معنوی و غیرمادی را بپذیرد، اما انصاف این است که اخلاق به معنایی که در مکتب‌های مختلف مطرح می‌شود طوری نیست که همیشه متوقف بر پذیرفتن دین باشد. اخلاقی که مبتنی بر اصالت لذت، اصالت نفع، اصالت جمع یا وجدان باشد، هیچ توفقی بر دین ندارد. حتی ماتریالیست‌ها نیز می‌توانند اخلاق را بر اساس این مبانی بپذیرند و بگویند مفاهیم اخلاقی هرچند مفاهیمی مادی نیست، اما مبنای آن‌ها طبیعت و ماده است. ماده وقتی به حدی از کمال و پیچیدگی می‌رسد توانایی درک مفاهیم را کسب می‌کند؛ به زندگی اجتماعی تن می‌دهد آداب و رسوم اجتماعی را می‌پذیرد و برای این‌ها هم ارزش قائل می‌شود.

صرف نظر از مخدوش بودن این مبنا وقتی صرفاً در حوزه اخلاق بحث می‌کنیم، نمی‌توانیم بگوییم کسی که به خدا و قیامت اعتقاد ندارد، نمی‌تواند هیچ مکتب اخلاقی را بپذیرد. بنابراین نمی‌توان اصل امکان تحقق اخلاق سکولار را نفی کرد؛ اشکالی اگر هست در بینش فلسفی و جهان‌بینی آن‌ها است. به عبارت دیگر بدون دین نیز می‌توان یک اخلاق حداقلی داشت همانطور که در جوامع غربی مشاهده می‌کنیم، اما اخلاق حداکثری و اخلاقی که انسان را به کمال نهایی برساند، بدون دین امکان‌پذیر نیست.

نهایتاً دیدگاه قابل قبول‌تر برای ما این است که اخلاق جزئی از دین به حساب آید؛ یعنی ما رابطه دین و اخلاق را رابطه‌ای ارگانیکی همچون رابطه تنه درخت با کل درخت می‌دانیم. دین به مثابه درختی می‌ماند که ریشه آن همان عقاید است، تنه‌اش اخلاق و شاخ و برگش احکام هستند.

گفتنی است که گاهی منظور از اخلاق همان مسائل و موضوعات و محمولات است (صرف نظر از آن نظریه‌ای که دین درباره اخلاق دارد یا روشی که برای ارزش‌یابی اخلاق‌ها ارائه می‌دهد) که در این صورت می‌توان گفت دین و اخلاق دو حوزه مستقل دارند، به گونه‌ای که شخص می‌تواند بدون اعتقاد به دین یک نوع اخلاقی را بپذیرد. بر این اساس اخلاق لزوماً در حوزه دین و جزو دین نیست. اگر اخلاق را اینگونه تعریف کردیم، رابطه آن با دین یک نوع عموم و خصوص من وجه می‌شود (مصباح یزدی، 1384).

ابعاد ارزش (دیدگاه دینی)

شهید مطهری در کتاب علوم اسلامی می‌گوید: عارف به سه چیز معتقد است: شریعت، طریقت، حقیقت. معتقد است که شریعت وسیله یا پوسته‌ای است برای طریقت، و طریقت پوسته یا وسیله‌ای برای حقیقت.

فقها نیز معتقدند که مقررات اسلامی در سه بخش خلاصه می‌شود:

اول بخش اصول عقاید که کلام عهده‌دار آن است. در مسائل مربوط به اصول عقاید لازم است انسان از راه عقل، ایمان و اعتقاد تزلزل‌ناپذیر داشته باشد.

دوم بخش اخلاق که در این بخش دستورهایی بیان شده است که وظیفه انسان را از نظر فضایل و رذایل اخلاقی بیان می‌کند و علم اخلاق عهده‌دار بیان آن است.

بخش سوم، بخش احکام است که مربوط به اعمال و رفتار خارجی انسان است و فقه عهده‌دار آن است. این سه بخش از یکدیگر مجزا هستند. بخش عقاید مربوط است به عقل و فکر، بخش اخلاق مربوط است به نفس و ملکات و عادات نفسانی، بخش احکام مربوط است به اعضا و جوارح. ۴۴

بر این اساس ارزش‌های اسلامی را در سه بعد می‌توان جای داد. بعد اعتقادی، بعد اخلاقی و بعد رفتاری.

سطوح ارزش (دیدگاه دینی)

سطوح ارزش را نیز در دو عرصه مشاهده می‌نماییم. یکی عرصه مبنایی - فلسفی است که مباحث بنیادی اعتقادی را در بر می‌گیرد. از این حیث ارزش‌ها هم دارای رویکردهای نظری هستند و هم عملی. به این معنی که هم از هست و نیست‌ها صحبت می‌نمایند و هم از باید و نبایدها و عرصه دیگر در سطح اصولی است که شامل، اصول اعتقادی می‌باشد: توحید، نبوت، معاد، عدل و امامت.

با توجه به سطح‌بندی فوق ارزش‌های بنیادین را در سطح مبنایی و فلسفی تعریف می‌نماییم که به زمینه‌های معرفت‌شناسی، هستی‌شناسی، انسان‌شناسی و جامعه‌شناسی مربوط می‌گردد و در هر مکتب بیانگر ریشه‌های فلسفی آن مکتب است.

سطح بعدی ارزش‌ها شامل مسائل راهبردی طرح‌ریزی می‌شود که در مؤلفه‌های مربوط به عناصر اصلی مدیریت راهبردی یعنی بررسی محیطی، هدف‌گذاری، سیاست‌گذاری و تدوین راهبرد است.

سطح میانی را نیز شامل ارزش‌هایی می‌دانیم که در ذیل و ادامه مسائل راهبردی به حیطة پیاده‌سازی و برنامه‌ریزی راهبردی مربوط می‌گردد. این مؤلفه‌ها عبارتند از:

معماری - تجزیه و تحلیل و ترکیب - تقسیم کار - زمان‌بندی - برآورد منابع.

آخرین سطح نیز به ارزش‌های عملی و اجرایی که به حوزه نیازهای طبیعی و فیزیولوژیکی مربوط می‌گردد، اختصاص یافته است.

چنانکه در فصل دوم مشاهده گردید، مکاتب غربی در مجموعه مکاتب نویته ۴۵ نیز ارزش‌ها را در همین سطح‌بندی ارائه داده‌اند که بدین منظور مکاتب با تقسیم‌بندی زیر مورد مقایسه قرار گرفت:

2-2- مفهوم مدیریت

مقایسه مفاهیم حکومت و امامت

شهید مطهری در یادداشت‌های خود در زمینه رهبری و مدیریت می‌گوید: ما هرگز نباید چنین اشتباهی را مرتکب شویم که تا مسئله امامت در شیعه مطرح شد بگوییم یعنی مسئله حکومت، که در نتیجه مسئله به شکل خیلی ساده‌ای باشد و این فروعی که برایش پیدا شده است، پیدا شود و بگوییم حالا که فقط مسئله حکومت و اینکه چه کسی حاکم باشد مطرح است، آیا آن کسی که می‌خواهد حاکم باشد حتما باید از همه افضل باشد یا نه. ممکن است کسی که حاکم می‌شود افضل نسبی باشد نه افضل واقعی؟ یعنی از نظر سیاست‌مداری و اداره امور الیق از دیگران باشد و لو اینکه از جنبه‌های دیگر خیلی پست‌تر است. مدیر و سیاست‌مدار خوبی باشد و خائن نباشد. آیا معصوم هم باشد یا نه؟ چه لزومی دارد؟! نماز شب خوان هم باشد یا نه؟ چه لزومی دارد؟! مسائل فقهی را هم بدانند یا نه؟ چه لزومی دارد که بدانند؟! در این مسائل رجوع می‌کند به دیگران؛ یک افضلیت نسبی کافی است. این، تابع این است که ما این مسئله را فقط در سطح حکومت و کوچک گرفتیم و این اشتباه بسیار بزرگی است که احيانا قدما (بعضی از متکلمین) هم گاهی چنین اشتباهی را مرتکب می‌شدند. امروز این اشتباه خیلی تکرار می‌شود. تا می‌گویند امامت، متوجه مسئله حکومت می‌شوند، در حالی که مسئله حکومت از فروغ و یکی از شاخه‌های خیلی کوچک مسئله امامت است و این دو را نباید با یکدیگر مخلوط کرد. پس مسئله امامت چیست؟

دستگاه حکومت از آن جهت حکومت نامیده می‌شود که حافظ امنیت داخلی و خارجی است، مجری قانون است. و از آن جهت امامت نامیده می‌شود که مشتمل بر رهبری است، نیروها را به حرکت درمی‌آورد و بسیج می‌کند و سامان می‌بخشد و استعدادها را شکوفا می‌نماید (مطهری، ۱۳۷۸، ۷۰).

كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ هُدًى مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (بقره ۲۱۳).

مردم (در آغاز) یک دسته بودند، (و تضادی در میان آنها وجود نداشت. به تدریج جوامع و طبقات پدید آمد و اختلافات و تضادهایی در میان آنها پیدا شد، در این حال) خداوند، پیامبران را برانگیخت تا مردم را بشارت و بیم دهند و کتاب آسمانی، که به سوی حق دعوت می‌کرد، با آنها نازل نمود، تا در میان مردم، در آنچه اختلاف داشتند، داوری کند (افراد با ایمان، در آن اختلاف نکردند) تنها (گروهی از) کسانی که کتاب را دریافت کرده بودند، و نشانه‌های روشن به آنها رسیده بود، به خاطر انحراف از حق و ستمگری، در آن اختلاف کردند. خداوند، آنهایی را که ایمان آورده بودند، به حقیقت آنچه مورد اختلاف بود، به فرمان خودش، رهبری نمود (اما افراد بی‌ایمان، همچنان در گمراهی و اختلاف، باقی ماندند) و خدا، هر کس را بخواهد، به راه راست هدایت می‌کند (بقره ۲۱۳).

مقایسه مفاهیم مدیریت و رهبری

رهبری و مدیریت در عرف امروز با همه توسعه و شمولی که پیدا کرده است اگر بخواهیم مرادفی برای آنها در مصطلحات اسلامی پیدا کنیم باید بگوییم: ارشاد و رشد، یا هدایت و رشد. قدرت رهبری همان قدرت بر هدایت و ارشاد^{۴۶} است. در اصطلاحات اسلامی، و قدرت مدیریت همان است که در اصطلاح فقه اسلامی رشد نامیده شده است (مطهری، ۱۳۷۸، ۴۹، ۴۷).

وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِّنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مَلَكَةً مَّن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (بقره ۲۴۷).

و پیامبرشان به آنها گفت: خداوند (طالوت) را برای زمامداری شما مبعوث (و انتخاب) کرده است، گفتند: چگونه او بر ما حکومت کند، با اینکه ما از او شایسته‌تریم، و او ثروت زیادی ندارد؟! گفت: خدا او را بر شما برگزیده، و او را در علم و (قدرت) جسم، وسعت بخشیده است. خداوند، ملکش را به هر کس بخواهد، می‌بخشد، و احسان خداوند، وسیع است، و (از لیاقت افراد برای منصب‌ها) آگاه است (بقره ۲۴۷).

- مقایسه مفاهیم حکومت و ولایت

حاکمیت و حکومت و اعمال هرگونه سلطه و تصرف نسبت به انسان‌ها آنگاه مشروعیت می‌یابد که از پشتوانه محکم عقلی و شرعی برخوردار باشد. در اصطلاح اسلامی اطاعت از حاکمیت به ولایت نیز تعبیر می‌شود. برخی ولایت را نظیر ولایت پدر بر فرزند یا ولایت در موقوفات که در حوزه امور خصوصی بحث

- البته ارشاد در اصطلاح متصوفه که به معنی رهبری و دستگیری است. ۴۶

- شهید مطهری، یادداشت رهبری و مدیریت ۴۷

می‌شود می‌دانند که از این نظر این قسم از ولایت را ولایت خاصه می‌نامند. در مباحث مربوط به حکومت و آنچه به حوزه امور عمومی مربوط است مسئله اساسی بررسی ولایت عامه می‌باشد (آراسته، 1379، 99).

أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِن وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ (بقره ۱۰۷).

آیا نمی‌دانی که حکومت آسمان‌ها و زمین از آن خدا است؟ (و حق دارد هرگونه تغییر و تبدیلی در احکام خود طبق مصالح بدهد) و جز خدا سرپرست و یآوری برای شما نیست (و او است که مصلحت شما را می‌داند و تعیین می‌کند) (بقره ۱۰۷).

یکی از سؤالات اساسی در نظام‌های سیاسی مربوط به منشأ مشروعیت حاکمیت است؛ مطابق جهان‌بینی اسلامی سراسر هستی ملک طلق خداوند است. ۴۸

و در این قلمرو برای او شریکی متصور نیست ۴۹ و به همین جهت فرمانی جز فرمان او وجود ندارد. ۵۰

- مقایسه مفاهیم امارت، ریاست، سیاست

امارت از ماده امر است کلمه امر در لغت به دو معنای مشهور آمده است: یکی به معنی شیء و فعل است که جمع آن امور است. دیگری به معنی طلب و فرمان است که جمع آن می‌شود اوامر و از همین معنی است که واژه‌های امیر، فرمانده و امارت فرمانروایی گرفته می‌شود.

المنجد می‌نویسد: الامر اوامر طلب احداث شیی الامیر امرا الامر من تول امر قوم الاماره الامیر دوله صغیره مستقله بحکم‌ها. امیر فخرالدین طریحی در جلد سوم کتاب مجمع البحرین می‌نویسد: الامر واحد الامر والامرہ بالکسر الولاہ. چنانکه ملاحظه نمودید واژه امارت در لغت به معنای حکومت، مدیریت و فرمانروایی است.

در منابع اسلامی به موارد مکرری برمی‌خوریم که واژه امارت به همین مفهوم مدیریت و رهبری مصطلح در مورد امام معصوم و غیرمعصوم اعم از امارت حق و امارت باطل به کار رفته است.

در نهج البلاغه موارد فراوانی وجود دارد که امام علی علیه‌السلام به کرات از خود و موقعیت خویش به‌عنوان امیر و امارت که ناظر به زعامت سیاسی و فرمانروایی است یاد فرموده است.

-مائده آیه 17، ال عمران آیه 4826

- اسرا 111، فرقان 492

- انعام 57 / اعراف 5054

یکی دیگر از واژه‌هایی که در منابع اسلامی به مفهوم مدیریت و فرمانروایی به کار رفته است، کلمه ریاست است؛ در کتب لغت به معنی سروری، آقایی و سیادت، تولیت امر و پیشوایی آمده است.

المنجد می‌نویسد: راس رئاسه القوم کان رئیسهم راسه جعله رئیساً الراس سید القوم رئیساً سید القوم و مقدمهم.

مجمع البحرین در جلد ۴ در بیان لغت ریاست می‌گوید: رأس القوم یراسهم ریاسه اذا صار رئیسهم و مقدمهم.

چند حدیث زیر واژه ریاست را در معنی فرمانروایی و مدیریت و رهبری به کار گرفته‌اند:

نامه توبیخ‌آمیز حضرت علی علیه‌السلام به عثمان ابن حنیف یکی از استاندارانش ۵۱ و نامه حضرت علی علیه‌السلام به مالک اشتر.

سیاست نیز واژه دیگری است که در فرهنگ و منابع اسلامی به معنی مدیریت و رهبری استعمال شده است. اگرچه این کلمه در محاورات و اندیشه سیاست‌بازان حرفه‌ای مفهوم فریب و خدعه و نیرنگ را به ذهن تبادر می‌کند، لکن مفهوم حقیقی آن امر دیگری است.

سیاست در لغت به معنی تدبیر امور، ولایت، امارت و حسن اداره امور آمده است. المنجد می‌نویسد: ساس القوم دبرهم و تولی امرهم السیاسه استصلاح الخلق بارشادهم الی الطریق المنجی فی العاجل او الاجل فن الحکم و اداره اعمال الدوله الداخليه و الخارجیه و منها السیاسه الداخليه والسیاسه الخارجیه السیاسه المدینه تدبیر المعاش مع العموم علی سنن العدل والاستقامه.

قوم را سیاست کرد یعنی تدبیر امورشان کرده و متولی آنان شد. سیاست عبارتست از طلب اصلاح در میان مردم به‌واسطه ارشاد و هدایت مردم به راهی که نجات حال و آینده مردم در آن است.

السیاسه فن الحکم: به عبارت دیگر سیاست یعنی آشنایی با نحوه حکم کردن و اداره کارهای داخلی و خارجی دولت که از آن جمله سیاست داخلی و سیاست خارجی است.

السیاسه المدینه: سیاست مدینه یعنی مدیریت و مدیریت در تنظیم امرار و معاش و سایر امور مردم به‌طوری که عدل و قسط بر پا شود.

در مدارک و منابع اسلامی سیاست و سیاست‌مداری به همان مفهوم مدیریت و رهبری در مورد ائمه معصومین علیه‌السلام و غیر آنها به کار رفته است.

امام علی علیه‌السلام می‌فرماید: فقدان الرئسا اهون من ریاست السفل ۵۲.

در قرآن کریم نیز این مفهوم در آیاتی نظیر آیات زیر آمده است:

وَ نَادَى فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَ هَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي أَ فَلَآ تُبْصِرُونَ (۵۱)
أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِّنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَ لَأَ يَكَادُ بَيْنِي (زخرف ۵۲) فَلَوْلَا أَلْقَى عَلَيْهِ أُسُورَةٌ مِّنْ ذَهَبٍ أَوْ جَاءَ مَعَهُ الْمَلَائِكَةُ مُقْتَرِنِينَ (۵۳ زخرف) فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَأَطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ (زخرف ۵۴).

فرعون در میان قوم خود ندا داد و گفت: ای قوم من! آیا حکومت مصر از آن من نیست، و این نهرها تحت فرمان من جریان ندارد؟ آیا نمی‌بینید؟! (زخرف ۵۱) من از این مردی که از خانواده و طبقه پستی است و هرگز نمی‌تواند فصیح سخن بگوید برترم! (زخرف ۵۲) اگر راست می‌گویند چرا دست‌بندهای طلا به او داده نشده؟! یا اینکه چرا فرشتگان همراه او نیامده‌اند؟ (تا گفتارش را تأیید کنند) (زخرف ۵۳) او قوم خود را تحمیق کرد و از وی اطاعت کردند (زخرف ۵۴). ۵۳.

- مقایسه مفاهیم نبوت و ولایت

شهید مطهری در این مورد می‌گوید: حضرت استادنا الاکرم، علامه طباطبایی مدظله العالی می‌فرماید: احکام و نوامیس دینی که یک دسته از آنها همان مقررات اجتماعی است، که در ظاهر یک سلسله افکار اجتماعی هستند، ارتباط آنها با سعادت و شقاوت اخروی، و به عبارت ساده دینی با نعمت‌های بهشتی و نعمت‌های دوزخی، منوط به واقعیت‌هایی است که به واسطه عمل به آن نوامیس و مقررات یا ترک آنها در انسان به وجود آمده و در پس پرده حس ذخیره شده و پس از انتقال وی به نشئه آخرت و پاره شدن پرده غفلت و حجاب انیت برای انسان ظاهر و مکشوف افتد. پس در زیر لفافه زندگی اجتماعی که انسان با رعایت نوامیس دینی به سر می‌برد، واقعیتی است زنده و حیاتی است معنوی که نعمت‌های اخروی و خوشبختی‌های همیشگی از آن سرچشمه گرفته و به عبارت دیگر مظاهر وی می‌باشند. این حقیقت و واقعیت است که به نام «ولایت» نامیده می‌شود. «نبوت» واقعیتی است که احکام دینی و نوامیس خدایی مربوط به زندگی را

به دست آورده و به مردم می‌رساند و «ولایت» واقعیتی است که در نتیجه عمل به فرآورده‌های نبوت و نوامیس خدایی در انسان به وجود می‌آید. ۵۴

إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اللَّهُ وَ لِيُ الْمُؤْمِنِينَ (عمران ۶۸).

سزاوارترین مردم به ابراهیم، آن‌ها هستند که از او پیروی کردند (و در زمان و عصر او، به مکتب او وفادار بودند، همچنین) این پیامبر و کسانی که (به او) ایمان آورده‌اند (از همه سزاوارترند) و خداوند، ولی و سرپرست مؤمنان است (عمران ۶۸).

- مفهوم الگو به معنی نمونه

الگو مجموعه‌ای است که به طور منسجم و هماهنگ، اصول، عوامل، ارتباط و ترتیب بین مؤلفه‌های یک موضوع را در بر می‌گیرد و ارائه می‌دهد.

الگو به مجموعه‌ای از واحدهای مرتبط به یکدیگر اطلاق می‌شود که در جهت خاصی عمل می‌کنند. مثلاً مجموعه دستگاه‌های مختلف یک حکومت که در جهت اداره یک مملکت فعالیت می‌کنند (مصباح یزدی، ۱۳۷۹، ۱۴۹).

- مفهوم الگو به معنی معیار

مقام معظم رهبری (مدظله العالی) می‌فرماید: الگو یک وسیله و معیار و میزانی است برای اینکه آن کاری که انسان می‌خواهد انجام دهد، با آن الگو تطبیق داده شود. ۵۵

منظور از تعریف شفاف و ضابطه‌مند از نمونه پیشرفت، ایجاد یک باور همگانی در میان نخبگان و عامه مردم درخصوص ضرورت تعیین الگوی صحیح توسعه است. الگوی غرب برای توسعه، یک الگوی ناموفق است؛ زیرا با وجود دستیابی کشورهای غربی به ثروت و قدرت، ارزش‌های انسانی و معنویت در این جوامع از بین رفته‌اند. ۵۶

انتظار داریم در دوره پنج ساله آینده (برنامه پنج ساله پنجم توسعه) اقدامات اساسی برای تدوین الگوی توسعه ایرانی - اسلامی که رشد و بالندگی انسان‌ها بر مدار حق و عدالت و دستیابی به جامعه‌ای متکی بر

- ر.ک. رجوع به نشریه سالانه مکتب تشیع، شماره 2 / ص 172-54180

- بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار با ائمه‌مختلف مردم به مناسبت میلاد امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام، 55 (۳۰/۰۶/۱۳۸۱).

- بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دانشگاه فردوسی 5686/2/25

ارزش‌های اسلامی و انقلابی و تحقق شاخص‌های عدالت اجتماعی و اقتصادی در گرو آن است، توسط
قوای سه‌گانه کشور صورت گیرد. ۵۷

جمع‌بندی: بنابراین الگو، وسیله، معیار و میزانی شفاف و ضابطه‌مند است که مبانی، ارزش‌های انسانی و
معنویت را در مدار حق و عدالت و تحقق شاخص‌های عدالت اجتماعی و اقتصادی و دستیابی به
جامعه‌ای متکی بر آن ارزش‌ها تبیین می‌نماید.

قرآن در معنی الگو به معنی معیاری که درانجام اعمال بایستی از آن تبعیت کرد اشاره می‌فرماید.

سوره انعام آیه ۹۰ می‌فرماید: *أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَّتْهُمْ أَقْتَدَهُ قُلْ لَّا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِن هُوَ إِلَّا
ذِكْرِي لِلْعَالَمِينَ* (انعام ۹۰).

آن‌ها کسانی هستند که خداوند هدایتشان کرده پس به هدایت آنان اقتدا کن! (و). بگو: «در برابر این
(رسالت و تبلیغ)، پاداشی از شما نمی‌طلبم! این (رسالت)، چیزی جز یک یادآوری برای جهانیان نیست!
(این وظیفه من است) (انعام ۹۰) ۵۸.

- مفهوم مدیریت اسلامی

تعبیر «مدیریت اسلامی» حاکی از این است که مدیریت می‌تواند دارای دو وصف «اسلامی» و «غیراسلامی»
باشد، و از این روی این سؤال، مطرح می‌شود: چه ارتباطی بین مدیریت به‌عنوان یک علم و اسلام به‌عنوان
یک دین، وجود دارد؟

این پرسش در واقع یکی از جزئیات پرسش عام‌تر و کلی‌تری است و آن این است: علوم و فنون مختلف،
به‌ویژه علوم انسانی، چه ارتباطی با ادیان خصوصاً دین اسلام دارند؟

از جمله معانی مدیریت اسلامی، بررسی شیوه مدیران مسلمان در طول تاریخ امت اسلامی است؛ مخصوصاً
مدیران جوامع کلان مانند خلفا و سلاطین و دیگر زمامداران کشورهای اسلامی و نیز وزرا و امرایی که عملاً
عهده دار سیاست‌گذاری و اداره این کشورها بوده‌اند. بدیهی است چنین کاری که تتبع فراوانی در تاریخ
کشورهای اسلامی را می‌طلبد، تنها ارزش یک پژوهش تاریخی را خواهد داشت.

- متن نامه ابلاغی سیاست‌های کلی برنامه پنجم توسعه ۵۷

- ترجمه آیت‌الله مکارم شیرازی ۵۸

معنای دیگری که قریب به معنای اول و متفرع بر آن است، تحلیل شیوه‌های مدیریت مدیران مسلمان و نشان دادن خصلت‌هایی است که از مسلمان بودن آنان نشئت گرفته است. این کار هرچند فواید بیشتری دارد و حتی می‌تواند به‌عنوان وسیله‌ای برای شناختن مدیریت اسلامی تلقی شود، ولی راهی پریچ و خم و نیازمند به تشخیص موارد تلاقی اسلام با مدیریت و شناخت دقیق خصلت‌هایی است که از مسلمان بودن مدیران نشئت می‌گیرد مگر این که تنها به بررسی شیوه مدیریت پیامبر اکرم(ص) و پیشوایان معصوم علیهم‌السلام (طبق عقاید شیعیان) بسنده شود که مطابقت رفتارشان با موازین اسلام ناب ضمانت شده است و بازگشت آن به این است که سیره پیشوایان معصوم علیهم‌السلام در مورد اداره جامعه را به‌عنوان یکی از منابع شناخت شریعت اسلام تلقی کنیم و در کنار قرآن و سنت لفظی (الفاظی که از پیشوایان معصوم علیهم‌السلام نقل شده است) به‌عنوان سنت عملی به آن‌ها استناد نماییم که به آن اشاره خواهیم کرد.

معنای سومی که برای مدیریت اسلامی می‌توان در نظر گرفت این است که مسائل مدیریت را در منابع اسلامی (قرآن و سنت) مورد بررسی قرار داده، آیات یا احادیثی را که سخنی به صراحت یا اشارت درباره آن‌ها دارد، استخراج و جمع‌آوری کنیم و مضامین آن‌ها را به‌عنوان پاسخ‌هایی به پرسش‌های مطرح شده در علم مدیریت تلقی نماییم و ضمناً سیره مدیران معصوم علیهم‌السلام را نیز به‌عنوان سنت عملی مورد توجه قرار دهیم (چنانکه در ذیل معنای دوم اشاره شد) و بدین ترتیب، مطالب به‌دست آمده به‌عنوان راه حل‌های ارائه شده از طرف دین برای مسائل مدیریت، تنظیم و تدوین گردد و به‌عنوان مدیریت اسلامی عرضه شود. ۵۹.

بنابراین حالات مختلف زیر می‌تواند تعبیری از بیان مفاهیم علمی از دیدگاه دینی باشد.

نظریه پردازان مسلمان باشند.

بررسی موضوع علمی از جنبه تاریخی و در تاریخ اسلام صورت گیرد (مبنی بر دوران حاکمین و علمای اسلامی).

نظریه بر اساس آیات و احادیث اسلامی و منابع مستند به وحی استنتاج شده باشد.

سنت پیامبر و ائمه اطهار در موضوعی علمی بیان شده است.

مجموعه خاصی از قضایاست که فقط در دین مصداق دارند.

راه حلی است که دین برای یک مسئله علمی ارائه می‌دهد.

قضاوت در مورد یک نظریه بر اساس اعتقادات دینی صورت می‌گیرد.

گزینش از بین نظریات بر اساس ارزش‌های دینی انجام می‌شود.

نقی پورفر (۱۳۷۶) ضرورت وجود علوم و دانش‌های با پسوند اسلامی را در وجود مسائل و موضوعاتی در قرآن می‌داند که دارای بیان حداقلی در عرصه وحی هستند، اما دارای مسائل جزئی از اموری که بایستی با عقل حاصل شود هستند (نقی پورفر، ۱۳۷۶، ۴۱).

علامه طباطبایی در زمینه ضرورت وجود تفاوت بین مسلمانان و مؤمنین با کفار در ذیل آیه ۳۵ سوره نور می‌فرماید: این آیات متضمن مقایسه مؤمنین به حقیقت ایمان با کفار است، مؤمنین را به داشتن این امتیازات معرفی می‌کند که به وسیله اعمال صالح هدایت یافته و به نوری از ناحیه پروردگارشان راه یافته‌اند که همراهش معرفت خدای سبحان و سلوک و راه‌یابی به بهترین پاداش و نیز به فضل خدای تعالی است، در روزی که پرده از روی دل‌ها و دیده‌هایشان کنار می‌رود. به خلاف کفار که اعمالشان ایشان را جز به سرایی بدون حقیقت راه نمی‌نماید و در ظلماتی چند طبقه و بعضی روی بعض قرار دارند و خدا برای آنان نوری قرار نداده، نور دیگری هم نیست که با آن روشن شوند. ۶۰

اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكُوهُ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (نور / ۳۵).

خداوند نور آسمان‌ها و زمین است مثل نور خداوند همانند چراغدانی است که در آن چراغی (پرفروغ) باشد، آن چراغ در حبایی قرار گیرد، حبایی شفاف و درخشنده همچون یک ستاره فروزان، این چراغ با روغنی افروخته می‌شود که از درخت پربرکت زیتونی گرفته شده که نه شرقی است و نه غربی (روغنش آن چنان صاف و خالص است که) نزدیک است بدون تماس با آتش شعله‌ور شود؛ نوری است بر فراز نوری و خدا هر کس را بخواهد به نور خود هدایت می‌کند و خداوند به هر چیزی داناست (نور / ۳۵) ۶۱.

- تفسیر المیزان، علامه آیت‌الله طباطبایی ۶۰

- ترجمه آیت‌الله مکارم شیرازی ۶۱

3-2- مدیریت راهبردی

مدیریت مجموعه‌ای از فرآیندهایی است که می‌تواند یک سامانه پیچیده از افراد و فناوری‌ها را در حال کار نگه دارد و رهبری عبارت است از مجموعه‌ای از فرآیندهایی که سازمان‌ها را در جایگاه نخست قرار می‌دهد و یا آن‌ها را با مقتضیات و شرایط به شدت متحول، سازگار می‌سازد. یک دگرگونی موفق معمولاً نیازمند ۷۰ تا ۹۰ درصد رهبری و فقط ۱۰ تا ۳۰ درصد مدیریت است (کاپلان، 1385، 483).

یکی از نقش‌های کلیدی مدیریت در هر سطحی رهبری است. رهبری راهبردی عبارت است از توانایی ایجاد چشم‌انداز راهبردی برای سازمان و ایجاد انگیزه در دیگران برای پذیرش آن چشم‌انداز. رهبری راهبردی مشخصاتی دارد که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از: دوراندیشی، بلاغت و ثبات، تعهد، توانایی دریافت اطلاعات، تمایل به تفویض اختیار و قدرت و زیرکی سیاسی (حسینی، 1385، 40).

مهم است که گفته شود و با صدای بلند هم گفته شود که همانقدر که پزشکی را می‌توان مامایی نامید، همانقدر هم می‌توان مدیریت را مدیریت کسب و کار و تجارت دانست (دراکر، 1383، 19).

مدیریت راهبردی عبارتست از هنر و علم تدوین، اجرا و ارزشیابی تصمیمات و وظیفه‌ای چندگانه که سازمان را قادر می‌سازد به هدف‌های بلندمدت خود دست یابد. همانگونه که از این تعریف استنباط می‌شود در مدیریت راهبردی برای کسب موفقیت سازمانی بر چندین عامل تأکید می‌شود: هماهنگ کردن مدیریت، بازریابی، امور مالی (حسابداری)، تولید (عملیات)، تحقیق و توسعه و سامانه‌های اطلاعات رایانه‌ای. در بسیاری از دانشگاه‌ها و دانشکده‌ها عبارت مدیریت راهبردی را مترادف با سیاست‌های بازرگانی می‌دانند که دربرگیرنده همه مطالب درس‌ها و واحدهایی است که دانشجویان در دوره مدیریت بازرگانی می‌گذرانند و به‌عنوان آخرین درس مهم این رشته تلقی می‌شود (دیوید، 1986، 24).

از نگاه مینتزربرگ ۶۲ مفهوم راهبرد ناشی از نظریات و نگرش‌های مختلفی است که در خصوص راهبرد مطرح شده است و بر مبنای مکاتب راهبرد توسعه یافته است. این در حالی است که برخی از این تعاریف با مکتوبات و تعاریف سنتی راهبرد که از ادبیات نظامی یا تجاری سرچشمه گرفته است متفاوت است. بر اساس نظریه مینتزربرگ، تعریف راهبرد را از پنج دیدگاه می‌توان مطرح ساخت که عبارتند از:

1- راهبرد به‌عنوان طرح

۲- راهبرد به‌عنوان نیرنگ

۳- راهبرد به‌عنوان الگو

۴- راهبرد به‌عنوان موقعیت

۵- راهبرد به‌عنوان نگرش

مدیریت راهبردی نقش مدیر ارشد را به‌عنوان راهبرداشناس تشریح می‌نماید و فرآیندهایی را مورد توجه قرار می‌دهد که بر مبنای آن‌ها راهبردها از سه دیدگاه شکل می‌گیرند:

۱- تدوین اندیشیده

۲- تحلیل سازمانمند

۳- ساختار نوپدید (کویین، ۱۳۸۲، ۱).

در رابطه با مدیریت راهبردی سه وظیفه برای مدیران در نظر گرفته می‌شود که عبارتند از:

۱- تعیین و تدوین راهبرد

۲- ارزیابی تأثیر گذاری عوامل مختلف بر راهبرد

۳- نظارت بر دستیابی به اهداف تعیین شده

در مدیریت راهبردی راهبرداشناس‌ها و مدیران باید به محیط عمومی، محیط صنعت، محیط بین‌المللی و عوامل داخلی برای مطالعه نقاط ضعف و قوت سازمان و تشخیص آثار تهدید و فرصت‌ها توجه کنند. با توجه به گزینه‌های مختلف، بهترین راهبرد انتخاب شده و پس از آنکه با خط‌مشی‌ها، منابع ساختار و الگوی اداری تطبیق داده شد به اجرا گذارده شود (لطفیان، ۱۳۷۶، ۵۳).

مدیریت راهبردی نوعی مدیریت آینده‌نگر، انطباق‌پذیر و خلاق و پویاست؛ مدیریتی است خاص دوره بحران، دوره تغییرات سریع محیط درونی و بیرونی سازمان، عصر دگرگونی‌های ساختاری نظام اجتماعی، اقتصادی و سیاسی، عصر تحولات ناگهانی پیش‌بینی‌ناپذیر، عصر کمیابی و بحران انرژی و منابع اولیه، عصر محدودیت‌ها و آلودگی‌های محیط زیست و عکس‌العمل‌های طبیعت در برابر بی‌خردی‌ها و حرص و طمع انسان معاصر و عصر عصیان‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی است (اسدی، ۱۳۷۸، ۳).

4-2- مدیریت بر مبنای ارزش‌ها

الگوهای مدیریتی سنتی که مبتنی بر واپایش سلسله مراتبی کارکنان بوده، باید به گونه‌ای تکامل یابند که متضمن شیوه جدیدی از تفکر و اقدام بوده و قادر به آفرینش یک «فرهنگ جدید سازمانی» باشند. شکی نیست که در این فرهنگ، باید سازوکارهای اثربخش پایش نتایج از «بالا به پایین» حفظ شوند، اما از رهبران انتظار می‌رود که دست به انتخابی راهبردی بزنند و به جای واپایش اعضای سازمان، در اندیشه شکوفاسازی توانمندی‌های فردی و تخصصی آنان باشند.

به دلیل تغییر سیستم‌ها و سازمان‌ها در عصر حاضر، شرایط رقابتی به وجود آمده و نیازهای پیچیده صنایع امروزی، «مدیریت بر پایه دستورالعمل‌ها» و «مدیریت بر پایه اهداف» در شرایط امروزی نتایجی بسیار ناکافی به بار می‌آورند. از سوی دیگر «مدیریت بر پایه ارزش‌ها» به عنوان ابزار راهبردی رهبری، که از پتانسیل رشد زیادی برخوردار است، در حال ظهور است.

مدیریت بر پایه ارزش‌ها در مقایسه با مدیریت بر پایه دستورالعمل‌ها یا مدیریت بر پایه اهداف، پیچیدگی فعالیت‌های روزمره ناشی از نیازهای رو به رشد سازمان‌ها را به مراتب بیشتر جذب کرده و آن را کاهش می‌دهد. کیفیت بهتر، خشنودسازی بیشتر مشتری، ایجاد ساختارهای سازمانی چالاک‌تر، تبدیل رؤسا به تسهیل‌کنندگان، موفقیت همکاران، خودمختاری مسئولانه و ایجاد حس تعهد در همه کارکنان از جمله چنین نیازهایی هستند.

به مدد مدیریت بر پایه ارزش‌ها می‌توان فعالیت‌های تخصصی روزانه کارکنان را به سمت بینش راهبردی سازمان هدایت نمود و بدین ترتیب بر معنا و تعهد فرآیندهای کاری و همچنین اهداف کارکنان سازمان افزود.

مدیریت بر پایه ارزش‌ها، بر مبنای ایده‌های هواداران بشردوست توسعه سازمانی، «طراحی مجدد فرهنگی» را در دستور کار قرار می‌دهد. قدمت چنین ایده‌هایی به اواسط قرن بیستم برمی‌گردد. در واقع برخی از موفق‌ترین و رقابتی‌ترین سازمان‌ها از لحاظ حوزه فعالیت، تعداد کارکنان و گستردگی جغرافیایی، مدتی است عمیقاً بر روی این مفهوم سازمانی پویا متمرکز شده‌اند. البته شایان ذکر است که اکثر آن‌ها در مراحل ابتدایی آشنایی با این مفهوم جدید قرار دارند. به بیان ساده می‌توان گفت که «مدیریت بر پایه ارزش‌ها» مظهر «بشردوستی نوین» است.

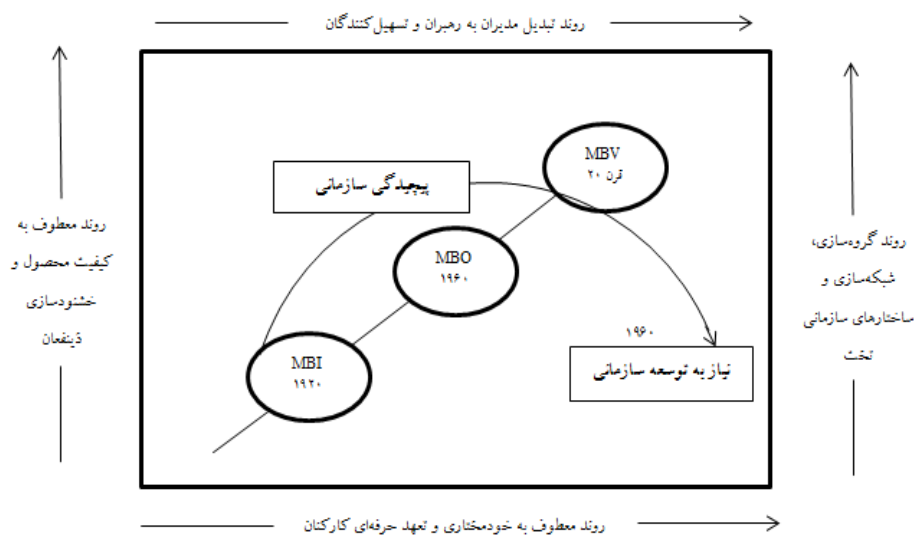
همچنین در مدیریت بر پایه ارزش‌ها گنجانیدن اصول اخلاقی و زیست‌محیطی در رهبری راهبردی و فعالیت‌های سازمان تسهیل می‌شود. بدون این‌ها، بقای جهان و سازمان دور از تصور به نظر می‌رسد. دیگر

نباید سخن گفتن درباره اخلاقیات کسب‌وکار، تهدیدکننده و محدودکننده آزادی عمل به حساب آید، بلکه باید آن را فرصتی برای «متفاوت‌سازی» و موفقیت دانست (شیمون، 1384، 250).

مدیریت بر پایه ارزش‌ها، تدریجاً به شکل چارچوبی کلان برای بازآفرینی دوباره و مستمر فرهنگ سازمانی درمی‌آید و به‌وسیله این فرهنگ نو تعهد جمعی برای نوآوری به‌وجود می‌آید. اگر قرار است که نیروی انسانی متخصص، عملکردی با کیفیت بالا داشته باشد، باید برای عوامل کیفی یا ارزش‌هایی همچون اعتماد، خلاقیت یا صداقت اهمیت یکسان و شاید بیشتری در مقایسه با مفاهیم سنتی اقتصادی مانند کارایی یا نرخ بازگشت سرمایه قائل شویم.

متناسب با نیاز روزافزون به جذب درجه‌های بسیار بالای پیچیدگی و عدم قطعیت در سازمان‌های تجاری، رویکرد سنتی «مدیریت بر مبنای دستورالعمل‌ها» که در ابتدای قرن ۲۰ بسیار مقبول بود، از دهه ۱۹۶۰ تاکنون جای خود را به «مدیریت بر مبنای اهداف» داده است و امروزه رویکرد دیگری در حال تکوین است که از آن به‌عنوان «مدیریت بر مبنای ارزش‌ها» نام می‌برند.

در شکل زیر، نمایه‌ای از سیر تکاملی این سه رویکرد مدیریتی را ملاحظه می‌کنید.



نمودار 3-1: ارزیابی سه مسیر مدیریت سازمان‌ها

5-2- الگو

واژه پترن ۶۳ به معانی الگو (شایان مهر، ۱۳۷۷، ۷۹)، مدل، انگاره، شکل و نمونه، قالب، طرح، منوال و نقش در نظر گرفته شده است (جمعی از نویسندگان، ۴۱۹). این واژه در معانی متعددی به کار رفته است. در تعریفی ساده از الگو می‌توان گفت: الگو یا مدل، نمایش نظری و ساده شده از جهان واقعی می‌باشد (ورنر، ۱۳۸۶، ۶۵). الگو مدل، طرح و نمونه‌ای است، که از آن الهام گرفته و پیروی می‌شود و یا نسخه‌ای از آن برداشته می‌شود (روشه، ۱۳۷۹).

اصطلاح الگو را انسان‌شناسان، حداقل از سال ۱۸۷۱ به مفهومی چندجانبه به کار برده‌اند. این کاربرد آزاد تاکنون ادامه دارد. بر همین مبنا از الگو، گاه در توجه به کیفیت‌های رفتاری، الگوهای آرمانی و رفتاری و گاه در توجه به اصول فرهنگ‌ها یاد شده است (گولد، ۱۳۷۶، ۹۱).

واژه الگو از سوی رهبر معظم انقلاب در موارد متعدد به کار رفته است که از مجموع بیانات ایشان جمع‌بندی از ویژگی‌ها و ابعاد این واژه در انتهای فرمایشات ارائه گردیده است.

الگو یک وسیله و معیار و میزانی است برای اینکه آن کاری که انسان می‌خواهد انجام دهد، با آن الگو تطبیق داده شود. ۶۴

تعریف شفاف و ضابطه‌مند از نمونه پیشرفت، ایجاد یک باور همگانی در میان نخبگان و عامه مردم در خصوص ضرورت تعیین الگوی صحیح توسعه است. الگوی غرب برای توسعه یک الگوی ناموفق است؛ زیرا با وجود دستیابی کشورهای غربی به ثروت و قدرت، ارزش‌های انسانی و معنویت در این جوامع از بین رفته‌اند. ۶۵

انتظار دارم در دوره پنج ساله آینده (برنامه پنج ساله پنجم توسعه) اقدامات اساسی برای تدوین الگوی توسعه ایرانی - اسلامی که رشد و بالندگی انسان‌ها بر مدار حق و عدالت و دستیابی به جامعه‌ای متکی بر ارزش‌های اسلامی و انقلابی و تحقق شاخص‌های عدالت اجتماعی و اقتصادی در گرو آنست، توسط قوای سه‌گانه کشور صورت گیرد. ۶۶

63- Pattern

- بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار با ائتلاف مختلف مردم به مناسبت میلاد امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام، 64
1381/6/30

- بیانات مقام معظم رهبری در دانشگاه فردوسی، 65
1386/2/25

- متن نامه ابلاغی سیاست‌های کلی برنامه پنجم توسعه 66

برای اینکه ما بتوانیم نسخه درست پیشرفت را پیدا کنیم، چه لازم داریم؟ بحث نظری. این، یکی از آن کارهایی است که شماها باید بکنید. پیشرفت یک کشور چیست؟ البته مقصودم این نیست که در بحث‌های ذهنی و باز بیفتیم و همین‌طور خودمان را معطل مباحث ذهنی بکنیم؛ مباحث تئوریک بدون توجه به خارج و واقعیات؛ نه، این‌ها را نمی‌خواهم، این غلط است. ۶۷

«الگو» وسیله، معیار و میزانی شفاف و ضابطه مند است که مبانی، ارزش‌های انسانی و معنویت در مدار حق و عدالت و تحقق شاخص‌های عدالت اجتماعی و اقتصادی و دستیابی به جامعه‌ای متکی بر آن ارزش‌ها را تبیین می‌نماید.